

سوگنامه باب 1

غمهای اورشلیم

1 اورشلیم که زمانی شهری پُر جمعیت بود،

اکنون متروک و تنها شده است! اورشلیم شهری که در جهان، عزت و شکوهی داشت، حال بیوه گشته است.

ملکه شهرها بود و اکنون کنیز مردم شده است.

2 شبها زار زار گریه می‌کند و اشکش، قطره‌قطره بر گونه‌هایش می‌ریزد.

از تمام دوستانی که داشت، یک نفر هم برایش باقی نمانده است.

دوستانش به او خیانت کرده و همگی با او دشمن شده‌اند.

3 مردم مصیبت‌زده و بلا دیده یهودا به اسارت رفته‌اند.

در بین اقوام جهان زندگی می‌کنند و جایی برای استراحت ندارند.

دشمنان دورش را گرفته‌اند و راه گریز از هر سو به رویش بسته شده است.

4 در روزهای مقدس، دیگر کسی برای پرستش به معبد بزرگ نمی‌آید.

همه دروازه‌هایش متروک شده و کاهنانش آه می‌کشند.

دخترانش که سرود می‌خواندند، اینک غمگین و افسرده‌اند و خودش در رنج و عذاب به سر می‌برد.

5 دشمنانش پیروز شده و بدخواهانش به قدرت رسیده‌اند،

زیرا خداوند او را به خاطر گناهان بی‌شمارش مجازات کرده است.

فرزندانش به دست دشمنان اسیر و به کشورهای بیگانه تبعید شده‌اند.

6 اورشلیم جلال و شکوه خود را از دست داده است.

رهبرانمانند آهوانی هستند که از گرسنگی ضعیف و ناتوان شده‌اند

و نمی‌توانند از چنگ صیاد فرار کنند.

7 اورشلیم که اکنون در حال مصیبت است، دوران گذشته خود را به یاد می‌آورد؛ دورانی که صاحب

شکوه و جلال بزرگی بود.

زمانی که مردمانش اسیر دشمن شدند، کسی نبود که به او کمک کند.

دشمن او را شکست داد و به شکست او خندید.

8 اورشلیم به خاطر گناهان زیاد خود مورد تمسخر قرار گرفته است.

کسانی که به او احترام می‌گذاشتند، اکنون از او نفرت دارند؛

زیرا برهنگی و وضع شرم‌آور او را دیده‌اند. او خود نیز آه می‌کشد و روی خود را از خجالت می‌پوشاند.

9 لکه ننگی بر دامنش بود ولی او اعتنایی به آن نکرد،

پس به وضع وحشتناکی سقوط نمود و کسی نبود که او را تسلی دهد.

- دشمنانش پیروز شدند و او در حضور خداوند زاری می‌کند و رحمت می‌طلبد.
- 10 دشمنان دست دراز کردند و اشیای نفیس او را ربودند.
او به چشم خود دید که اقوام بیگانه،
یعنی آن کسانی که ورودشان به معبد بزرگ ممنوع بود، به آنجا داخل شدند.
- 11 اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان، آه می‌کشند.
اشیای نفیس و قیمتی خود را به عوض خوراک می‌دهند تا بخورند و نمیرند.
اورشلیم می‌گوید: «خداوندا، ببین که چقدر خوار شده‌ام.»
- 12 به هر رهگذری می‌گوید: «هیچ‌کس به وضع و حال من گرفتار نشود!
به من نگاه کنید. ببینید که خداوند هنگام خشم خود مرا به چه مصیبتی مبتلا ساخته است.
هیچ‌کسی مثل من درد و رنج نکشیده است.»
- 13 «خداوند از آسمان آتش فرستاد و تا مغز استخوانم را سوزانید.
پاهایم را در دام انداخت و مرا بر زمین کوبید.
او مرا ترک کرد و در غم و رنج همیشگی رهایم نمود.»
- 14 «گناهانم را به هم پیچید و آنها را مانند یوغی بر گردنم انداخت.
توان و نیرویم را از من گرفت
و مرا به دست کسانی تسلیم کرد که در برابرشان عاجز و بیچاره‌ام.
15 «خداوند، مردان شجاع مرا ترک کرد.
او لشکری را فرستاد تا جوانان مرا نابود کند.
خداوند، مردم مرا مانند انگور در چرخشت پایمال کرد.»
- 16 «به خاطر غمهای خود می‌گیرم و اشک از چشمانم جاری است.
کسی نیست که مرا تسلی دهد و جانم را تازه کند.
دشمنانم پیروز گشته‌اند و برای فرزندانم آینده‌ای نیست.»
- 17 «دستهای خود را برای کمک دراز می‌کنم،
ولی کسی به یاری من نمی‌آید.
خداوند دشمنانی را از هر سو علیه من فرستاده است و آنها از من نفرت دارند.»
- 18 «خداوند حق دارد که مرا تنبیه کند، زیرا من از کلام او سرپیچی کرده‌ام.
اما ای مردم جهان، به درد و رنج من توجه کنید
و ببینید که چطور پسران و دختران جوان مرا به اسارت بردند.»
- 19 «از دوستان خود کمک خواستم، ولی آنها مرا فریب دادند.
کاهنان و رهبران من برای خوراک تلاش کردند تا بخورند و نیرویی پیدا کنند،
اما همگی در جاده‌های شهر از گرسنگی هلاک شدند.»
- 20 «خداوندا، به حال اندوهبار من نظر کن. روح من در عذاب است

و قلبم از غم به درد آمده است، زیرا از فرمان تو سرپیچی کرده‌ام.
در جاده‌ها شمشیر و در خانه مرگ در انتظار من است.
21 «همه ناله‌های مرا می‌شنوند، ولی فریادرسی نیست.
دشمنان از مصیبت‌هایی که تو بر سرم آوردی، خوشحال شدند.
خداوندا، آن روزی را که وعده داده‌ای بیاور و دشمنانم را هم به بلای من گرفتار نما.
22 «گناهانشان را به یاد آور و همان‌طور که مرا به خاطر گناهانم مجازات کردی،
آنها را هم به سزای کارهایشان برسان.
ناله‌هایم زیاد و دلم بی‌تاب و بی‌قرار است.»